

ج: بله آن‌ها، اگر ملاکی از آن کلام بشود اصطیاد کرد از آن کلامی که فرموده، باز آن به اطلاق مقامی ربطی ندارد، آن به خاطر تنقیح مناط می‌شود که بعداً بحث آن خواهد آمد که تسویه می‌کنیم، تنقیح مناط می‌کنیم. اطلاق مقامی این است که از این که گفته، نه به نحو تنقیح مناط، نه به نحو الغاء خصوصیت، نه به نحوهای دیگر، نه به اطلاق لفظی، از این نمی‌شود استفاده کرد. فقط از این که در این مقام مقامی می‌بود که باید اگر چیز دیگری هم بود می‌فرمود و فرموده. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۲۲

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

شهادت سردار رشید اسلام حاج قاسم سلیمانی رضوان الله علیه و جناب المهندس و همراهان‌شان را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و رهبری معظم و همه شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام تسلیت عرض می‌کنیم و به خود آن ارواح مطهره تبریک عرض می‌کنیم. این مصیبت اگرچه بسیار جانکاه و آزار دهنده است اما همان طور که مرحوم امام قدس سره در فقدان فرزندان بزرگوارشان مرحوم حاج آقا مصطفی فرمودند که از الطاف خفیه خدای متعال هست که واقعاً همین جور بود، از الطاف خفیه بود که فقدان آن بزرگوار و رحلت آن بزرگوار که حالا شاید هم شهادت باشد واقعاً تنور انقلاب را خیلی خیلی شعله‌ور کرد، گرم کرد و اگر آن مسأله نبود شاید به این زودی‌ها انقلاب به پیروزی نمی‌انجامید، آن یک حرارتی در قلب‌ها ایجاد کرد، یک احساسات را خیلی برانگیخت جوری که دیگه مجالس متعدد و مردم به صحنه آمدند. حالا این شهادت‌ها هم می‌بینید هم در عراق، هم در ایران اصلاً به طور

غیر منتظره‌ای می‌بینیم که مردم احساسات و عواطف‌شان به جوش آمده و بار دیگر آن غفلت‌ها و آن بی‌طرف شدن‌ها و آن بی‌توجهی به مسائل در اثر این شهادت برانگیخته شد، آن‌ها به کنار رفت و همه احساسات و این‌ها یکپارچه شده و ان شاء الله امیدواریم که این انقلاب دومی باشد که انقلاب را به اهداف نزدیک کند و نزدیک‌تر کند ان شاء الله و باعث بشود که بین دو ملت ایران و عراق بلکه سایر مسلمان‌ها و شیعیان ان شاء الله یک اتحاد مستحکمی برقرار بشود و در مقابل ظالمین و بدخواهان اسلام و مسلمین و اهل بیت علیهم السلام ید واحده ان شاء الله بشوند. به روح مطهر این شهداء تقدیم می‌کنیم ثواب یک صلوات و یک بار سوره مبارکه حمد را.

قرائت سوره حمد.

بحث در تمسک به اطلاق مقامی بود. برای اثبات حکم یا نفی حکم از مصادیق نوپیدا. گفتیم که تمسک به اطلاق مقامی به دو نحوه است: یکی اطلاق مقامی دلیل خاص که بحث آن تمام شد. دو: تمسک به اطلاق مقامی مجموع ادله شرعی و فرمایشات شارع و توضیح این اطلاق مقامی این است که اگر دیدیم که شارع با توجه به این که دینش دین خالد است و می‌داند که فرصت بیان احکامش هم محدود است اگر در مجموع ادله راجع به مصادیق نوپیدا فرمایشی نفرمود، از این سکوت در مجموع ادله که در طول ۲۵۵ سال مثلاً بیان شده حالا عصر غیبت صغری را هم به آن اضافه بکنیم در طول این مدت که بالاخره ارتباط وجود داشته، مطالب فرموده می‌شده، هیچ مطلبی راجع به مصادیق نوپیدا به خصوص آن مصادیق نوپیدایی که ملامح وجودش و این که چنین چیزهایی هم پیش خواهد آمد بالاخره اوضاع متفاوت خواهد شد آدم‌های معمولی هم حدس می‌زدند که بالاخره شرایط ممکن است عوض بشود و امثال ذلک، اگر شارع نفرمود، این سکوت در مقام بیان ادله مجموعاً، این کاشف از این که پس این مصادیق نوپیدا حکمش همان حکم مصادیق عصر معصوم علیه السلام است و همان احکام را دارد. اگر مثلاً در آن زمان‌ها مسافرت چه مسافرت پیاده بوده، چه با مرکب بوده، چه با مرکب‌های تندروی آن زمان بوده، اسب‌های خیلی تندرویی که آن زمان نام‌رسان‌ها و قاصدین داشتند و این‌ها، چه مراکب معمولی، چه مراکب تندرویی که آن زمان‌ها بوده، معلوم می‌شود مسافرت در زمان‌های بعد هم اگرچه با آن مراکب نباشد و با مثل مراکب امروز؛ ماشین باشد، هواپیما باشد که سرعت‌های خیلی فراتر از آن سرعت‌ها دارند و حتی از نظر خستگی و ملال و امثال ذلک نسبت به آن‌ها قابل مقایسه نیست، ظاهر این است که احکام این‌ها هم مثل احکام آن‌ها است. اگر فرق می‌کرد باید شارع در این مجموع بیانات‌شان می‌فرمودند. و هم چنین بقیه مواردی که قبلاً مثال زده شده است.

خب این اطلاق مقامی کل ادله است. آن اطلاق مقامی دلیل واحد بود، دلیل خاص بود که مثلاً می‌گفتیم امام علیه السلام در مقام بیان موارد زکات هستند، نه تا چیز را فرمودند چیز دیگری را فرمودند، مردم می‌گویند خب چیزی که فرمودند، اطلاق لفظی که ندارد ولی اطلاق مقامی دارد، چون آن‌هایی که گفتند که شامل بعدی‌ها نمی‌شود که بگوییم اطلاق لفظی دارد ولی اطلاق مقامی این است که کنار آن نه تا یک دهمی ذکر نکردند، یک یازدهمی ذکر نکردند، معلوم می‌شود دیگر زکات در آن‌ها واجب نیست. یا فرمود «اغسل ثوبک» اما دیگر کنار آن فرمود «و جففه بالشمس» از این که فرموده اغسل ثوبک، می‌فهمیم که تجفیف به شمس لازم نیست و الا وقتی در مقام بیان این است که روند تطهیر را بیان کند باید در کنار اغسل این جفف بالشمس را هم مثلاً می‌فرمود. از همین که سکوت کرده، جفف بالشمس فرموده کشف می‌کردیم که تجفیف به شمس لازم نیست. این می‌شد اطلاق دلیل خاص یعنی در کنار همان. این اطلاق مقامی کل ادله شرع است که در طول دویست و اندی سال یا بیشتر اگر عصر غیبت صغری را هم اضافه کنیم سیصد و اندی سال می‌شود، در این مجموعه چیزی فرمودند. حالا که فرمودند معلوم می‌شود حکم این‌ها هم مصادیق نوپیدا حکم همان است. منتها این که اطلاق مقامی بخواد دلالت کند بر این جهتی که گفتیم، این متوقف است بر تحقق امور اربعه که عرض خواهیم کرد.

س: استاد ببخشید این دلیل اختصاص به مصادیق نوپیدا دارد؟

ج: نه. لازم نیست، بله ما می‌گوییم... نه ما که نمی‌خواهیم بگوییم اختصاص دارد. بعضی مصادیق همان زمان هم همین جور است. نه، نسبت به مصادیق نوپیدا از این استفاده می‌کنیم. این مانعی این نیست که از مصادیق عصر خودشان هم از این راه نشود استفاده کرد.

س: بعد با این بیان جایی برای اصول عملیه در شبهات موضوعیه باقی نمی‌ماند؟

ج: بله، جایی که ما واقعاً اطلاق مقامی داشته باشیم یعنی شرایط متوفر باشد، محقق باشد و اطلاق مقامی داشته باشیم دیگر نوبت به اصول عملیه نمی‌رسد چون این دلیل است، و اصول عملیه دلیل^۱ حیث لادلیل.

می‌فرماید: «النحو الثانی من التمسک بالاطلاق المقامی.» نحو ثانی «التمسک باطلاق مقامی لجميع الأدلة» مجموع «لا دلیل خاص و حاصله أن الموضوعات الجديدة لو كان حکمها مخالفاً للموضوعات المعاصرة لزمان صدور النص» اگر مصادیق و موضوعات جدیده اگر حکمش مخالف بود با موضوعات معاصره مثلاً مسافرت با هواپیما و ماشین

حکمش مخالف بود با مسافرت عصر ائمه علیهم السلام، عصر صدور نص «لنبه علیه فی کلام المعصومین علیهم السلام» هر آینه تنبیه داده می‌شد و آگاهی داده می‌شد بر آن حکم مخالف در کلام معصومین علیهم السلام «فمن عدم التنبیه علیه» از عدم آگاهی بر این مخالف بودن حکم «یستکشف اتحادهما حکماً» معلوم می‌شود حکم این‌ها یکی است «و هذا النقل من التمسک بالاطلاق المقامی موقوفٌ علی تمامية امور. الامر الأول:» اگر بخواهد این اطلاق مقامی تمام بشود، یا بگیرد، سرانجام بپذیرد، این موقوف است بر این که چند امر تمام بشود.

«الامر الأول: عدم شمول الخطابات للموضوعات الجديدة و الا لم یکن مجالاً للتمسک بالاطلاق المقامی» شرط اول این است که ما بگوییم اطلاقات لفظی شارع شامل موضوعات نوپیدا نمی‌شود. و الا اگر کسی بگوید آقا همین که گفته «المسافر یقصر» شامل این‌ها هم می‌شود، خب دیگه اطلاق مقامی جا پیدا نمی‌کند، چون سکوت نکرده، اطلاق مقامی این است که سکوت کرده، این که سکوت نیست گفته، به اطلاق فرموده. پس شرط اولش این است؛ اطلاق مقامی در صورتی جا پیدا می‌کند که ما بگوییم اطلاقات لفظی شامل مصادیق نوپیدا نمی‌شود و الا اگر بشود خب گفته دیگه.

«الامر الأول عدم شمول الخطابات للموضوعات الجديدة» و الا اگر شامل موضوعات جدیده بشود «لم یکن مجالاً للتمسک بالاطلاق المقامی» چون اطلاق مقامی دیگه تحقق پیدا نمی‌کند «و الوجه فی عدم شمول الخطابات لها ما تقدم من وجوه المناقشة فی الاطلاق اللفظی» خب چرا حالا بگوییم اطلاق لفظی نمی‌گیرد؟ این دو سه خط دیگه لازم نبود گفته بشود چون الان بحثش را خواندیم، حالا یک مقداری تکرار است. حالا چرا بگوییم اطلاقات لفظی نمی‌گیرد؟ به خاطر همان وجوهی که گذشت، یک وجه اولش چی بود؟ این بود که اصلاً این واژه‌ها مفهوماً شامل مصادیق نوپیدا نمی‌شود چون واضع خبر نداشته از این‌ها که لفظ برای این‌ها هم وضع بکند، یا برای طبیعتی وضع بکند که شامل این‌ها هم بشود، پس اصلاً این واژه‌ها اصلاً قصور دارد که این‌ها را بگیرد، این وجه اول. خب کسی به خاطر این وجه آن جواب‌های ما را که قبلاً دادیم نپسندد، بگوید نه من می‌گویم این الفاظ شامل این‌ها نمی‌شود. خب این آدمی که این حرف را می‌زند راه اطلاق مقامی برای او باز می‌شود. اما آدمی که آن جا می‌گوید نه این اشکال‌ها را جواب می‌دهد می‌گوید اطلاق لفظی هست دیگر برای او اطلاق مقامی معنا ندارد.

«و الوجه فی عدم شمول الخطابات اللفظیه لها» برای مصادیق نوپیدا، موضوعات جدیده «ما تقدم من وجوه المناقشة» همان‌هایی است که گذشت از وجوه مناقشه در اطلاق لفظی. همان‌هایی که آن جا گفتیم. «فالاطلاق

المقامی المذكور» پس اطلاق مقامی مذکور یعنی اطلاق به نحو ثانی که نسبت به همه ادله باشد مبنی است بر عدم صحت تمسک به اطلاقات به خطابات لفظیه به خاطر قصور لفظ از شمول مصداق جدید، اصلاً لفظ خودش قصور دارد، نه این که مولی در مقام بیان نیست و فلان و این‌ها، نه اصلاً این واژه نمی‌تواند بگیرد، «لقصور اللفظ عن شمول المصداق الجديد و شبهها من المناقشات» و شبه این مناقشه از مناقشات دیگر «لا كالمناقشات الثلاثة الأخر المذكورة فی ما سبق» می‌فرماید که ما سه تا مناقشه قبلاً داشتیم در حصيلة البحثی که آن مناقشه اول بود که قصور لفظ بود. مناقشه دوم «عدم كون المتكلم بصدق البيان» بود. یکی هم این، این نه. چون متکلم در صدد بیان نیست ما این جا به آن احتیاج داریم، متکلم در صدد بیان است این جا به آن احتیاج داریم. یا «عدم امکان التقييد» این اشکال هم نه، چون این جا هم احتیاج داریم به این. یا انصراف را هم باید بگوییم نه، این‌ها را باید... همان شبهه اول و شبهه آن شبهه اول.

«الامر الثاني: امکان التعرض المعصوم عليه السلام للمصدايق الجديدة و بیان احكامها فی ذلك العصر عرفاً» مطلب دوم که باید بگوییم اطلاق مقامی کشف می‌کند از این که حکم حالا یا با قبلی‌ها یکی است، این که معصوم می‌توانسته بگوید اما اگر فرض کنیم توی این دو بیست و اندی سال یا سیصد و اندی سال، امکان گفتن آن اصلاً نبوده. اگر گفتیم امکان گفتن آن اصلاً نبوده خب از سکوت او کشف نمی‌کنیم. شاید حکم این با آن‌ها فرق دارد. چرا نفرمودند؟ چون امکان گفتن نبوده. این مطلب را نمی‌شده بگویی، پس باید احراز کنیم که امکان گفتن آن بوده است.

«الامر الثاني: إمكان تعرض المعصوم عليه السلام للمصدايق الجديدة» و بیان احكامش در آن عصر، امکان عرفی البته، و الا امکان عقلی که روشن است، آن که حتماً دارد. چون استحاله‌ای که لازم نمی‌آید، اجتماع نقیضین، ارتفاع نقیضین، اجتماع ضدینی که لازم نمی‌آید از گفتن. نه، عرفاً امکان داشته باشد و اما اگر عرفاً امکان ندارد از نگفتن نبودن کشف نمی‌شود.

س: قبلاً گفتیم امکان دارد.

ج: بله؟

س: قبلاً ذیل بحث مناقشه ثالثه گفت در هر صورت امکان دارد...

ج: خیلی پس باید امکان داشته باشد، حالا شما می‌گویید امکان دارد، پس دلیل توقف دارد که امکان داشته باشد.

س:

ج: نه لازم است، چون توقف دارد بر این که امکان داشته باشد. حالا یک جایی ممکن است یک خصوصیتی در یک جای خاصی پیدا بشود آن جا امکان نداشته باشد.

«الامر الثالث: احراز كونه في مقام البيان بالنسبة الى تلك المصاديق بعد فرض كون الشريعة خالدة و وضوح ابتلاء الشيعة بغيبة امامهم عليه السلام بمقتضى ما ورد عن النبي صلى الله عليه و آله و الائمة عليهم السلام من إخبار الغيبة و علم المعصوم بابتلاء الشيعة بتلك المصاديق في عصرها»

امر سوم این است که ما احراز کنیم، ما که می خواهیم به اطلاق مقامی تمسک کنیم ما احراز کنیم بودن معصوم را در مقام بیان بالنسبه به آن مصادیق هم، خب اگر اصلاً در مقام آن ها نیست، از سکوتش که کشف نمی شود که حکم آن ها هم مثل آن ها است، اصلاً کاری به آن ها ندارید نمی خواسته آن ها را بیان کند، پس باید احراز کنیم که در مقام بیان احکام آن ها هم بوده. از کجا بفهمیم که در مقام بیان احکام آن ها بوده؟ از این که دین او خالد است، برای همه بشر است حتی آن هایی که آینده می آیند، و می داند بعداً خودش فرصت گفتن ندارد چون غیبت پیش می آید. این را که می داند و اطلاع هم دارد که مصادیق جدیدی پیدا خواهد شد، دیگر اصلاً با آن وسائل کمتر کسی اصلاً مسافرت می کند، یک چیزهای دیگر پیش می آید، و هکذا و هکذا بعداً پیش خواهد آمد که این آب های سطحی که آن وقت ها با یک چاه دو متری و سه متری و چند متری استفاده می کرده این ها دیگر نمی شود، یک کیلومتر دو کیلومتر گاهی باید از ته چاه آب در بیاورند ووو... مصادیق جدید نوپیدا. این ها مطهر هست یا مطهر نیست؟ با این ها غسل و وضو و این ها درست است یا درست نیست؟ و هکذا این پارچه هایی که پیدا خواهد شد، الان دیگر همیشه از آن ها با آن پنبه و این ها نیست، الان این پارچه هایی که درست می کنند مواد شیمیایی است، مواد نفتی است، مواد چیه، آن وقت ها اصلاً این ها اصلاً ستر نماز می تواند باشد برای نماز، یا این ها با یک بار شستن و دو بار شستن این ها نحوه تطهیرش با آن ها فرق می کند. هزاران مسأله است. خب این ها را که می دانستیم پیش می آید، دینش هم که خالد است، بعدی ها هم که نمی شود رهایشان کرد، آن ها هم احتیاج دارند به دین و احکام دین، پس از این می فهمیم در مقام بیان بوده، حالا که نگفته معلوم می شود با این که در مقام بیان بوده فرض این است که و به دست آوردیم که می توانسته بگوید و از آن طرف هم می دانیم با آن الفاظی که گفته نمی شود اطلاق فهمید چون آن شبهات را قبول داریم، پس معلوم می شود این سکوت کرده این ها هم حکمش همان حکم قبلی ها است.

س: نمی شود امام حواله به اصول عملیه داده باشد؟ که خب الان هم آیندگان اگر شک کردند چیزی الان...

ج: با توجه به این ها، تازه شما توی اصول عملیه شک می کنید. همین شک هایی که حالا می کنید آن وقت هم شک می کنید. چرا؟ برای این که الان... آن شک در همان موضوعات متعارفه آن زمان. کل شیء لک حلال یعنی همین چیزهایی که در عصر ما اگر بناست این کل شیء مصادیق نوپیدا را هم نگیرد پس برائت شرعیه هم جاری نمی شود، برائت عقلیه هم توی همه اش بخواهی جاری کنی که خب پس بنابراین خروج از دین لازم می آید. مگر شما اگر... شما را نمی گویم. یک آدمی در عالم هیروت خیلی کج سلیقه باشد بگوید آره اصلاً هیچی این ها نمی شود، اطلاق مقامی هم نمی شود، پس نتیجه می شود انسداد، ما به قواعد در این اعصار باید عمل بکنیم، ببینیم ظن مان چه می گوید. اگر شما این حرف ها را بزنید انسدادی باید بشوید دیگر و از راه انسداد مسائل را حل بکنید.

«الامر الثالث احراز کون المعصوم» در مقام بیان بالنسبه به آن مصادیق نوپیدا و جدید بعد از فرض... چرا احراز کنیم که در مقام بیانش هست؟ بعد از فرض «کون الشریعة خالدة» جاودان است و وضوح ابتلاء شیعه به غیبت امام شان علیه السلام به مقتضای آن چه وارد شده از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از اخبار غیبت که چنین زمانی پیش خواهد آمد و آن چنان طولانی خواهد شد که معاذ الله خیلی ها شک می کنند. الان خب هزار و اندی هست، اگر معاذ الله ده هزار سال، صد هزار سال، ما چه می دانیم. دیگر خیلی مؤمن می خواهد که بگوید. خب این را ممکن است خدای متعال پیش بیاورد، ما نمی دانیم خدا کند چنین چیزی نباشد ولی ما نمی دانیم. «و علم المعصوم علیه السلام بابتلاء الشیعه» به آن مصادیق در عصر خودشان. «فلا بد» چون این چنینی است «فلا بد أن یبین حکم حال الشیعة بمقتضی کونه» کون آن معصوم «مبیناً للشرع و لثلا یلزم محذور تفویت الغرض» و برای این که لازم نیاید محذور تفویت غرض که بابا غرض از این احکامی که خدا جعل فرموده چیست؟ این است که به آن عمل بشود، آن وقت برای میلیاردها میلیارد انسان در ازمنه طولانی همه این ها بیان فرموده باشد کأن نقض غرض لازم می آید. پس این هم لازم است، این هم امر چهارم.

س: در زمان غیبت کبری دلیلی داریم که امام زمان علیه السلام بیان نمی کنند مگر چیزی باشد و حال این که داستان هایی از علماء هست که تشرفات حضرت رفتند در غیبت کبری...

ج: نگفتند، کجا گفتند؟ این معمول این روایات عصر غیبت صغری هم سند ندارد، خیلی... چند تا هست که معتبر است و معمولاً هم نیست و آنهایی هم که بعضی وقتها بعضی هایشان تشریف پیدا کردند و اینها، به آنها هم فرموده شده به همین روال شما عمل کنید. یک وقتی از شیخنا الاستاد پرسیدم که او خب اهل این چیزها بود، می گفت اصلاً آن جا آدم یادش می رود، اصلاً غافل می شود از این که حالا یک چیزی بنا داشته که این را سؤال می کند از حضرت. او مثل این که بنا نیست در عصر غیبت... همین منهای که فعلاً هست، مرحوم آقای آشیخ محمدتقی آملی قدس سره که از بزرگان علما است، فقیه فیلسوف و خیلی مرد بزرگی است ایشان می گویند. ایشان یک تشریفی را دارد خدمت حضرت که من در ادله براءت آوردم، ایشان نقل می کند که از حضرت سؤال می کند که آقا این راهی که فقهاء می روند، اصول مرخصه و اینها، حضرت می فرماید بله این اصول مرخصه درست است که فقهاء به آن عمل می کنند. این منهجی که فقهاء دارند این منهج را تأیید فرمودند به حسب نقل ایشان.

«الامر الرابع: أن المعصوم عليه السلام لم يبين حكم المصاديق الجديدة بالخصوص إذ لو بينه لبان» خب ما رکن چهارمی که نیاز داریم برای این که سکوت مقامی استفاده کنیم... شما می گوید حضرت سکوت کرده؟ به چه دلیل سکوت کرده شاید فرموده، به دست ما نرسیده. از کجا می گوید سکوت کرده؟ شاید فرموده به دست ما نرسیده. این همه روایات از بین رفته شاید اینها هم از بین رفته. خب این جا را هم باید حل کنیم که نه، اگر فرموده بود لوصل الینا و چون لم یصل معلوم می شود نفرموده.

«الأمر الرابع أن المعصوم عليه السلام لم يبين حكم المصاديق الجديدة بالخصوص إذ لو بينه لوصل الینا فی ما بأیدینا من الاخبار بعد ملاحظة أن تلك المصاديق أمورٌ مستغربة لدى العرف السابق، فلو ذكرها و بین حکمها بالخصوص لكانت الدواعی متوفرة لضبطها و نقلها فعدم وصول ذلك كاشفٌ عن عدمه» به چه دلیل؟ می گوییم، بگویند. ببینید مسائلی که مستغرب است، یک چیزهای خیلی عجیبی به ذهن افراد می آید دهن به دهن می شود که امام صادق سلام الله علیه فرمود یک زمانی می آید مردم سوار یک چیزهایی می شوند توی فضا جایی که شما مثلاً یک ماه طول می کشد بروید یک ساعته می روند، اینها مثلاً از... مثلاً جهرم والد ما، پدر ایشان و اینها هم سفر مشهد، یک ماه از جهرم تا مشهد رفتند، یک ماه برگشتند خب حالا کسی که یک ماه توی راه است یک ماه لااقل آن جا می ماند دیگر، سه چهار ماه طول می کشد تا بروند و برگردند. حالا به مردم آن زمان گفته بشود یک روزی خواهد آمد که مردم یک ساعته از جهرم می روند مشهد و زیارتشان را می کنند و برمی گردند، دو ساعت و نیم بیشتر لازم ندارند،

یک ساعته می‌روند یک حرمی می‌روند، سوار می‌شوند دوباره می‌آیند این جا. عجب. این اصلاً... امام صادق بفرماید، امام رضا بفرماید، امام هادی بفرماید، امام باقر بفرماید، خب این موضوعات نوپیدا... یا یک روزی می‌آید که اصلاً همه جا یک کلید می‌زنی همه جاها روشن می‌شود، نیروی برق را بگویند می‌آید مثلاً. بعد احکامش این است. آیا می‌شود چنین چیزهایی اگر گفته باشند این‌ها مخفی بماند، آن وقت همه‌اش هم مخفی بماند، راجع به همه این‌ها مخفی، اتفاقاً همه این روایت‌ها همه‌اش این جور از بین رفت، این به حسب حساب احتمال یک احتمال نیشقولی است و انسان اطمینان پیدا می‌کند که اگر فرموده باشند معظم این‌ها اگر همه‌اش هم نه، معظم این‌ها باید باقی می‌ماند. معلوم می‌شود نفرمودند. خب خدا کند آدم آدم شکاک و وسواس نباشد، اگر آدم شکاک و وسواس بود بهتر این است که طلبگی را ول کند برود کاسبی کند و الا هم دین خودش را خراب می‌کند، هم دین مردم را خراب می‌کند.

«الامر الرابع: إن المعصوم عليه السلام لم يبين حكم المصاديق الجديدة بالخصوص» حتماً بالخصوص بیان نکرده. «إذ لو بينه لوصل الينا في ما بأيدينا من الأخبار» در اخباری که به دست ما است این‌ها هم اصل می‌شد «بعد ملاحظه» به چه دلیل؟ به دلیل این که «بعد ملاحظه أن تلك المصاديق» یک امور غریبه شگفت‌آوری است نزد عرف سابق که عجب چنین اموری پیش خواهد آمد «فلو ذكرها» ائمه اگر این امور غریبه را ذکر می‌کردند احکامش را هم می‌گفتند که آن زمان که این جوری می‌شود وظیفه شما این است. «فلو ذكرها و بين حكمها بالخصوص لكانت الدواعي» انگیزه‌ها متوفر بود، فراوان بود برای ضبط آن مسائل و نقل آن‌ها در کتب «فعدم وصول ذلك كاشف عن عدمه» حالا که این‌ها اصل نشده ما می‌دانیم نبوده چون بین بودن آن و وصول آن ملازمه است. پس حالا که نیست، اصل نشده معلوم می‌شود نبوده. حالا می‌فرماید «إذا تمت هذه الأمور فيستكشف أن حكم هذه المصاديق الجديدة هو بعينه حكم المصاديق المعاصرة لزمان النص» بله آن‌ها به اطلاقه نمی‌گیرد فرضاً چون اشکال کردیم ولی معلوم می‌شود حکم متحد است، سفر آن جا هر حکمی داشته، سفر حالا هم همان حکم را دارد. لباس آن وقت هر حکمی داشته من الستر و الفلان و الفلان، حالا هم همین را دارد. و هكذا بقیه موضوعات نوپیدا.

س: فرمودند حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامش حرام است الی یوم القیامة... این ... کلی نمی‌شود؟

ج: نه، آن‌ها دلیل نمی‌شود. چرا دلیل نمی‌شود؟

س: گفته حلال‌ها همین‌ها هستند، حرام‌ها هم همین هستند.

ج: نه، نگفته حرام‌ها این‌ها هستند که، گفته حلال تا روز قیامت حلال است، خب بله حلالش تا روز قیامت حلال است، نسخ نمی‌شود. یعنی همان موضوعی که آن جا گفتند، حرف سر موضوع جدید است. این موضوع جدید هم حکمش از اول همین بوده تا روز قیامت همین است. آن موضوع هم که آن موقع گفتند حکمش این است، همان است حالا هم اگر حضرت‌تعالی یک کسی... ما بچه که بودیم یک نفری بود نمی‌دانم مثل این که چی بود، پیاده می‌آمد قم، پیاده می‌رفت مشهد، اشکال می‌کرد سوار وسائل جدید شدن و این‌ها را و فلان، پیاده می‌آمد قم، پیاده می‌رفت... خیلی آدم باحالی هم بود، من یادم هست وقتی نماز می‌ایستاد قنوت می‌خواند اصلاً آدم می‌دید در یک عالم دیگری است، یک حالی پیدا می‌کرد ولی این جور بود. خب الان حکم سابق این بوده که اگر ماشین هم بروی حکم این است که قصر می‌شود، حالا هم همین جور است، اگر کسی ماشین نرود، حرف ماشین رفتن نیست که حکمش همان است، یا الان اگر کسی با اسب برود، خب حکمش همان است که آن وقت بوده. حرف سر این است که با هواپیما اگر رفتی، با ماشین رفتی حکمش چه می‌شود، و الا آن حلال که حلال الی یوم القیامه، آن حرام حرام الی یوم القیامه. آن‌ها که عوض نشده که. پس به آن دلیل‌ها نمی‌توانیم تمسک بکنیم.

س: فرق این اطلاق مقامی با قاعده لو کان لبان، چیست؟ ظاهراً همان...

ج: نه، هزار... لو کان لبان، این برای چیست؟ این برای کمک آمد که لو کان؛ اگر گفته بودند لبان و ظهر به دست ما می‌رسید. اما حکم را که... نه نه، لو کان لبان حکم را که نگفتند، ما از این اطلاق مقامی فهمیدم که آن حکم هم همین است.

س:.... اطلاق مقامی ...

ج: اطلاق مقامی غیر از لو کان لبان است. این لو کان لبان می‌گوید اگر فرموده بودند هر آینه آشکار می‌شد، پس معلوم می‌شود نیست. این نسبت به این جزء استدلال درست است یعنی اگر یک روایتی بود که حکم این‌ها را به خصوص گفته بودند لبان و ظهر لنا، پس معلوم می‌شود حکم این‌ها را به خصوص نگفتند، این جا را درست می‌کند، این مقدمه رابعه تمسک به اطلاق مقامی را درست می‌کند. اطلاق مقامی این است که این مقام مقامی بود که باید احکام را می‌گفتند، از همین که این مقام مقامی بود که احکام را باید می‌گفتند بعد از توفیر آن شرایط رابعه حالا که

نگفتند می فهمیم حکم ما هم حکم آن‌ها است، همان حکم آن‌ها است، این را می فهمیم که حکم ما هم همان حکمی است که آن‌ها داشتند، اگر آن‌ها سفر می رفتند قصر می خواندند ما هم همین طور هستیم، اگر آن‌ها با آب وضو می گرفتند درست بوده، این آب‌هایی هم که حالا در اختیار ما است که در آن زمان‌ها هم نبوده حالا هم همین جور است و هكذا و هكذا.

«المناقشة فی النحو الثانی من الاطلاق المقامی» خب می فرماید که این اطلاق مقامی طویل المده‌ای که می خواهیم نسبت به همه ادله به آن استدلال بکنیم این هم مناقشه دارد، چون مناقشه اول این است که شما گفتید که شرط اول اطلاق مقامی این است که اطلاق لفظی نداشته باشیم که شامل این بشود، خب ما در بحث قبلی اثبات کردیم اطلاق لفظی داریم. در بحث قبلی اثبات کردیم اطلاق لفظی داریم پس اگر کسی آن حرف ما را بپذیرد مناقشه این است که نوبت به اطلاق مقامی اصلاً موضوع پیدا نمی کند اطلاق مقامی.

«المناقشة فی النحو الثانی من الاطلاق المقامی قد عرفت أن الاطلاق المذكور یتنی علی تمامية الامور الأربعة المتقدمة» که خواندیم «و الأمر الأول و الرابع من هذه الأمور مورد الإشکال» اما امر اول چرا؟ فلما عرفت فی البحث عن الاطلاق اللفظی من صحة التمسک بالاطلاق اللفظی فی المصادیق الجديدة» گفتیم حکم رفته روی عنوان چی؟ المسافر يقصر، المسافر ثمانية فراسخ يقصر. روی طبیعت المسافر ثمانية فراسخ رفته، پس همه افرادش، جدیدها را هم شامل می شود به آن بیاناتی که گفتیم پس بنابراین ما نسبت به این چیزی نداریم. گفته «الماء يطهر» روی الماء رفته، خب «إن لم تجدوا ماءً فتميموا صعيداً طيباً»، لم تجدوا ماءً، خب ماء نیافتیم، خب این هم ماء است. و هكذا و هكذا، پس بنابراین با توجه به آن رفع اشکالات سابق و این که گفتیم اطلاق لفظی قابل تمسک است بنابراین از این... «قد عرفت أن اطلاق المذكور یتنی علی تمامية...» بله آن را که خواندیم. «أما امر الأول فلما عرفت فی البحث عن الاطلاق اللفظی من صحة التمسک به فی المصادیق الجديدة و عدم» یعنی شناختی، «عدم تمامية» یا عطف به صحت است من سر آن در می آید «و من عدم تمامية ما ذکر من المناقشات سوی دعوی الانصراف ما ورد فی مقام الجواب عن استفتاء الاصحاب إذا لم يتمضن الجواب ضابطاً كلياً» همه مناقشات را جواب دادیم مگر دعوی انصراف در جایی که کلام امام در جواب استفتاء اصحاب واقع شده باشد آن هم «إذا لم يتمضن الجواب ضابطاً كلياً» وقتی جواب امام ضابط کلی را در بر نداشته باشد، و الا گفتیم حتی اگر در جواب سؤال سائل باشد ولی یک ضابطه کلی را امام دارد می فرماید، مثلاً او گفته آقا «هل أكرم زیداً العالم» یا «هل أكرم زرارة» حضرت فرمود أكرم العالم، یا

یجب اکرام کل عالم، خب درست است آن سؤال از یک چیز خاص کرده، ولی امام در مقام جواب آمدند یک ضابطه دادند گفتند «اکرم کل عالم» خب این جا دیگر به عموم آن می توانیم تمسک بکنیم. پس فقط یک جا اشکال را قبول کردیم، آن جایی که انصراف باشد، آن انصرافی که در اثر این که در جواب سؤال سائل خاص است و امام هم ضابطه نفرموده، آن جا گفتیم آره می شود گفت اطلاق ندارد و تمسک به اطلاق نمی توانیم بکنیم.

«بنائاً علی أنّ الجواب فی مقام الاستفتاء» چرا می توانیم به اطلاق تمسک کنیم در سوای آن مورد؟ بنا بر این که جواب در مقام استفتاء منصرف می شود به فرد شایع در عرف مستفتی، از این جهت آن جاهایی که ضابطه نگفته باشد و در مقام استفتاء باشد گفتیم همان چیزهای زمان خود مستفتی را شامل می شود نه افراد نوپیدا را.

می فرمایند که و اما امر رابع. در امر رابع هم می گویند خب این بود دیگر که شاید امام فرموده به دست ما نرسیده. این بود، شما گفتید نه نمی شود امام فرموده باشد و به دست ما نرسیده باشد، چون اینها امور عجیب و غریبی هستند، اگر گفته بود دهن به دهن می گشت، ضبط می شد، این و فلان. این جا می گویند نه، ممکن است امام به افراد خاص فرموده باشد همان جور که ملامح آخر الزمان را بر افراد خاصی فرمودند به حسب نقل، ممکن است اینها را هم فرمودند و آنها هم نوشتند، آنها هم چون علنی هی این جا و آن جا نفرمودند، به افراد خاصی فرمودند و آنها هم چون احتیاجی آن زمان نبوده خیلی استنساخ نکردند که هی این جا بنویسند، آن جا بنویسند، و اتفاقاً همان کتابها از بین رفته. مثلاً مثل مدینه العلم صدوق قدس سره که یک کتابی بزرگتر از من لایحضره الفقیه ایشان بوده، و تا عصر والد شیخ بهایی هم وجود داشته، چون والد شیخ بهایی در کتابهای خودش از آن مدینه العلم مطلب نقل می کند، عصر ابن طاووس بوده، چون ابن طاووس از آن کتاب مطلب نقل می کند، حالا چی شده که یک مرتبه اصلاً وجود ندارد؟ لابد یکی از اسرارش این بوده که چون مطالب خیلی اضافه ای بر من لایحضر و اینها نداشته شاید استنساخ کم شده، نسخه های کمی از آن وجود داشته اینها هم در اثر سیلها و زلزله ها و موریانه خوردن ها و اینها، این نسخه ها از بین رفته، حالا شاید ائمه علیهم السلام فرمودند حالا یک زمانی می آید اما به آدمهای خاص، بله یک وقت به این و آن بگویی این درست است، توی مجلس عمومی بیایی بگویی دهن به دهن می شود اما اگر به زراره فقط فرمود، زراره هم توی کتابش نوشته، اتفاقاً آن کتاب از بین رفته باشد. اینها امکان دارد.

س: ... دست آیندگان برسد، وقتی...

ج: به طرق عادیه دیگه.

س: به طرق عادی نیست، چیزی که مهم است، ممکن است از بین رود عادی آن این است که یک جوری نشر پیدا کند که به دیگران برسد.

ج: حرف شما هم بعید نیست که به یکی دو تا این جاها جای آن نیست که به یکی دو تا بگویند. باید جوری بگویند که بدانند آفات و محاذیری که پیش می آید این جور نباشد که آن را از بین ببرد، بعید نیست این حرف گفته بشود.

«و أما الأمر الرابع فبأنه من الممكن أن الامام عليه السلام بين حكم بعض المصاديق الجديدة بالخصوص و ذلك في ما إذا كان حكمه» كجا البتة؟ «إذا كان حكمه مخالفاً لحكم المصاديق القديمة و لو بالإخبار» ممكن است بیان کرده باشند به خصوص ولو به این که إخبار کرده باشند از وجود آن بعض در اعصار آتیه و بیان کرده باشند حکم آن بعض را برای بعض از خواص اصحابشان مثل زراره مثلاً «و مع ذلك لم يصل إلينا» بیان کردند و مع ذلك به دست ما نرسیده. «و مع ذلك لم يصل إلينا بيان الامام عليه السلام رغم ضبطه و نقله» چرا نرسیده؟ علیرغم این که ضبط کردند و نقل کردند آنها؟ «على اثر الطوارئ و الحوادث المانعة عن الوصول إلينا» بر اثر عوارض و حوادثی که مانع شده از وصول به سوی ما مثل بالاخره سیلها که گفتم و زلزلهها و موربانهایی که خیلی اینها را خوردند و عدم اهتمام به استنساخ و این که کم کم اینها پودر شده، از بین رفته، هی انسجامش را از دست داده، کاغذ این جوری است دیگه، وقتی می ماند جایی نمور باشد، کم کم باشد، کم کم خودش از بین می رود و امحاء می شود.

«إذ ليس من الضروري وصول كل ما صدر...» چون ضروری و بدیهی نیست وصل هرچه که صادر شده از معصومین علیهم السلام به سوی ما، «نعم لو كانت هذه الموارد كثيرة لوصل إلينا بعضها على الأقل لعدم احتمال إخفاء الجميع بحساب الاحتمالات عادتاً» آره این را قبول داریم، بله استدارک می کند که اگر این موارد خیلی باشد یعنی خیلی گفته باشند، به این و آن زیاد فرموده باشند این «لوصل إلينا» بعض آن موارد کثیره علی الاقل، چرا؟ چون احتمال خفاء جمیع که همه اینها را زلزله از بین برد، همه اینها را سیلها از بین برد، همه اینها را موربانه از بین برد، آنهایی که مال مصادیق جدیده است همه را از بین برد، اینهایی که نه مانده، اینها مانده که مال مصادیق قدیمه، اینها مانده سیل آنها را از بین نبرده، زلزلهها از بین نبرد، موربانهها نخورد فقط موربانهها و سیلها و زلزلهها و

این‌ها همه‌اش فقط آن‌هایی که مال مصادیق جدیده است را از بین برد. این به حسب حساب احتمالات این احتمالش داده نمی‌شود.

«إلا أن من الممكن أن تكون تلك الموارد نادرة و حيث لم تتعين هذه الموارد النادرة سرى الإشكال الى جميع المصاديق المستحدثة» اما مشکل این است که بله آن‌هایی که زیاد باشد می‌ماند، اما بقیه‌اش را چه می‌گویید؟ خب بالاخره شاید نسبت به بعضی این قدر زیاد نفرمودند، خب آن‌هایی که زیاد نفرمودند قهراً گفتیم ممکن است از بین رفته باشد.

می‌فرماید که: «إلا أن من الممكن أن تكون تلك الموارد» آن مواردی که حکم جدید دارد و حکمش مخالف با قبل است که امام باید بیان بفرماید ممکن است آن موارد نادر بوده، که حکمش با قبلی‌ها مخالف است، نارد بوده «و حيث لم تتعين هذه الموارد» و چون این موارد پیش ما معین نیست، این موارد نادره پیش ما معین نیست قهراً اشکال سرایت می‌کند به همه مصادیق مستحدثه که نکند این هم همان جور باشد، نکند این هم همان جور باشد. «و لم يتم الاطلاق المقامی فی شیءٍ منها» در نتیجه این است که اطلاق مقامی در هیچ یک از این‌ها سرانجام نمی‌پذیرد.

خب این البته یک مقداری از آن وابسته به آن حالات فقیه است که در این جاها اگر اطمینان پیدا بکند که بابا نمی‌شود همه این‌ها این جور باشد، باید این‌ها را آن جور بگویند مثل شما، بنابراین برای او اطلاق مقامی می‌تواند مقدماتش متوفر بشود.

«حصيلة البحث فی مناقشة الاطلاق المقامی» إن الاطلاق المقامی علی نحوین «همان طور که گفتیم. «النحو الأول اطلاق المقامی لدلیل خاص و النحو الثانی الاطلاق المقامی لجميع الأدلة و كلا النحوین غیر تام أما النحو الأول فلما عرفت من الإشکال من ناحية احراز كون المتکلم بصدد البیان فی نفی ذلك الدلیل و أما...» این یک توضیحی می‌خواهد و احتمال قوی می‌دهم این جا اشتباهی داشته باشد فردا ان شاء الله عرض می‌کنم دیگه حالا بنزینم تمام شده. و صلی الله علی محمد و آله.